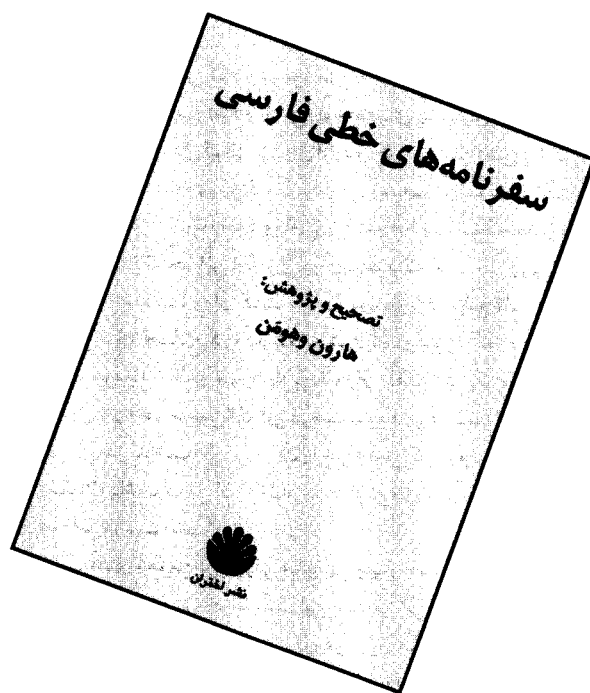


تصحیح سفرنامه یا تبلیغ صهیونیسم؟

محمدعلی سلطانی

سفرنامه‌ها یکی از منابع ارزشمندی است که بسیاری از اطلاعات و آگاهی‌های ریز و گاه بسیار مهمی را در اختیار پژوهشگران و محققان می‌گذارد. بسیاری از نکاتی که در نوشته‌های معمولی از آنها غفلت به عمل می‌آید، در سفرنامه‌ها به آن توجه می‌شود. نام شهرها، افراد، رفتارهای مردم، نام روستاها، قصبات، رودها، کوه‌ها، غذاها، آداب و سنن، قتل و غارت‌ها و ده‌ها آگاهی‌های ریز و درشت را در سفرنامه‌ها می‌توان یافت؛ از این رو سفرنامه‌ها منابع بسیار ارزشمندی است که باید آنها را ارج نهاد و به تصحیح و ارائه آن به جامعه پرداخت. در سال‌های اخیر در این مورد کارهای قابل توجهی انجام گرفته است که باید به دست اندرکاران آن دست مرزاد گفت؛ اما در این میان نباید از این نکته غفلت ورزید که تصحیح و تحقیق سفرنامه‌ها کار چندان آسانی نیست و کمتر از دیگر کارهای تحقیقی به توان و تخصص نیاز ندارد، بلکه می‌توان گفت در مواردی از دیگر تحقیقات، به تخصص و آگاهی نیازمندتر است. محقق سفرنامه‌ها در بسیاری از موارد، به علوم و دانش‌هایی از قبیل فهم زبان‌های خارجی، فهم ادبیات و ریزه‌کاری‌های ادب فارسی و عربی، فهم حدیث و تفسیر و کلام و دیگر دانش‌های اسلامی، فهم تاریخ و جغرافیا و مردم‌شناسی و از همه مهم‌تر توانایی برای خواندن انواع خطوط و اصطلاحات نویسندگان پیشین نیازمند است. کم بهره بودن در این دانش‌ها موجب می‌گردد تصحیح‌ها به تغلیظ منجر شود و



سفرنامه‌های خطی فارسی؛ تصحیح و پژوهش هارون وهومن؛ ۴ مجلد، چاپ اول، تهران: اختران، ۱۳۸۸.

نتیجه کار «شدرسنا»^۱ شود.

در سال‌های اخیر فردی به نام هارون وهومن از یهودیان بسیار متعصب ایرانی،^۲ بر آن شده است شماری از سفرنامه‌های دوره قاجار را تصحیح کند و در مجموعه‌ای نوزده جلدی نشر دهد. این مجموعه دربرگیرنده ۱۰۹ سفرنامه عصر قجری (۱۱۹۳-۱۳۴۳ هـ. ق / ۱۷۷۹-۱۹۲۵ م) است. مصحح محترم قول داده است آن را طی پنج سال شمسی، یعنی تا ۲۰ آذر ۱۳۹۱ طرح تصحیح انتقادی سفرنامه‌های خطی فارسی، پایان دهد.^۳ اصل کار، بسیار ارزشمند است و باید از این نظر به وی سپاس گفت و تشکر نمود. از این مجموعه تا کنون چهار مجلد نشر یافته است و به تعبیر دقیق‌تر، این جانب فقط چهار مجلد آن را دیده‌ام و این احتمال وجود دارد که مجلد پنجم آن هم به بازار آمده باشد که توفیق مطالعه آن دست نداده است. به هنگام خرید آن بسیار مسرور شدم؛ زیرا این کار بسیار لازم و ضروری بود و تا کنون کسی به چنین کار بزرگی در این وسعت دست نیازیده بود؛ اما هنگامی که آن را مطالعه کردم تا حدود زیادی متأسف شدم و برخلاف انتظار، چیزی که در آن دیدم تصحیح نبود، بلکه نوعی تخریب بود و دست کم ایجاد وظیفه‌ای جدید برای محققان دیگر که اشتباهات و نیز تعمدات آقای وهومن را اصلاح کند. از آنجایی که این اشتباهات فراوان و درخور توجه بود و تعمداتی که وی به انگیزه سیاسی و نیز طرفداری از رژیم صهیونیستی و اهداف مهارنشدنی صهیونیسم، در این تصحیح به کار برده است، بسیار گسترده است، به ناچار این نوشته را قلمی می‌کنم تا شاید پژوهشگری علاقه‌مند به حقیقت و پایبند به واقعیت، همتی به خرج دهد و اصلاحات لازم را بر روی این کار انجام دهد.

در آغاز طی یادداشتی به اهداف و چارچوبی که محقق یادشده برای مجموعه در نظر گرفته است و آن را در همه مجلدات تکرار کرده است، اشاره می‌کنم؛ زیرا این اهداف و چارچوب، به شاقولی می‌ماند که قاعدتاً باید وی آن را در تک تک این مجموعه لحاظ کند. از سوی دیگر در این چارچوب، وی روش خود را بیان کرده است که در نقد مجموعه، ما را یاری خواهد کرد. وی در این یادداشت که برای مجموعه در نظر گرفته است، در بند ۶ در توضیح چرایی ورود چهارده سفرنامه در این مجموعه، با اینکه قبلاً تصحیح شده‌اند، می‌نویسد: «این مسئله تنها به یکی از دو دلیل زیر است: همزمانی تصحیح از سوی دو مصحح و پژوهشگر؛ غیرعلمی دانستن تصحیح قبلی». ^۴ به نظر می‌رسد اینکه فردی همه کار پیشینیان را بدون آنکه به روش غیرعلمی (به دید نویسنده) آنان اشاره کند و روش علمی خود

(باز هم به دیده نویسنده) را توضیح دهد و علل برتری روش خود را برای خواننده تبیین کند، چنین همه آن روش‌ها را غیرعلمی معرفی کند، چندان قابل دفاع نباشد. چنین ادعایی یا زاینده تازه کاری است و یا خوبی غیر قابل دفاع.

وی در ادامه از مشکلات تصحیح متون خطی سخن می‌گوید و مهم‌ترین آن را به دست آوردن پرینت و یا لوح فشرده آن می‌داند و از چند کتابخانه، بدون آوردن نام آنها گله می‌کند و یادآور می‌شود با اینکه کتابخانه‌ای از بودجه دولتی استفاده می‌کند، از دادن امکانات مزبور دریغ می‌کند و سپس از چند کتابخانه یاد می‌کند که وی توانسته است با ترفندهای گوناگون قانونی، سفرنامه‌های موجود در آنها را به دست آورد. از این کتابخانه‌ها چنین یاد می‌کند: «توانستم سفرنامه‌های موجود در کتابخانه‌های

۱. آورده‌اند در گذشته فردی خطی نیک می‌نوشت و از این رو به وراقی روی آورده بود و از این راه ارتزاق می‌کرد. وی در نسخه برداری‌ها تنها به رونویسی بسنده نمی‌کرد و در مواردی اجتهاد می‌کرد و متنی را به پندار خود تصحیح می‌کرد و از این راه غلط‌های بسیاری بر متون وارد می‌ساخت. فردی قرآنی نزد وی آورد و چون سابقه ذهنی داشت. به وراق گفت: از روی این قرآن برای من نسخه‌ای بنویس، اما هیچ تصحیحی در آن انجام نده. وراق پذیرفت و صاحب نسخه بعد از مدتی برای گرفتن نسخه‌اش آمد و از وراق پرسید که اصلاحی روی نسخه انجام نداده است؟ وراق گفت فقط در دو مورد که دیدم غلط آن خیلی فاحش بود، اصلاح کردم و نتوانستم از آن دو مورد بگذرم. صاحب نسخه پرسید: آن دو مورد چه بود؟ وراق گفت: در یک مورد نوشته شده بود «خر موسی» که این درست نبود؛ زیرا عیسی خر داشت و موسی خر نداشت؛ از این رو آن را خر عیسی کردم و در مورد دیگری «شغلتن» داشت که من آن را «شدرسنا» کردم؛ زیرا قرآن که غلط ندارد و همه‌اش درست است!

۲. تعصب آقای وهومن در پاورقی‌های این چهار جلد به خوبی خودش را نشان می‌دهد و برای خوانندگان این مقاله نیز این امر در ادامه به خوبی مبرهن خواهد شد. آقای هارون وهومن از مادری با اصالتی گرجی است که به گفته خودش از نوادگان اسیرانی بوده که توسط شاه عباس از حوالی تقلیس پایتخت گرجستان به ایران آورده و در داران اصفهان اسکان داده است (سفرنامه‌های خطی، ج ۴، ص ۴۶۸). خود وی در روستای صالح آباد که امروزه به آن اندیمشک می‌گویند، به دنیا آمده (سفرنامه‌های خطی، ج ۴، ص ۵۶) و در مشهد تحصیلات دانشگاهی خود را به پایان برده است.

۳. سفرنامه‌های خطی فارسی؛ یادداشت مجموعه، بند اول.

۴. همان، بند ۶.

کار آقای وهومن چند ایراد عمده و شمار زیادی ایرادهای جزئی دارد که البته ایرادهای جزئی قائل اغماض است و تقریباً تعداد زیادی از کارها، اعم از تحقیق و تصحیح از ایرادهای جزئی مبرا نیست.

در این جا در پی ایرادهای جزئی نیستیم و اگر در مواردی به آنها اشاره می کنیم، آنها را امر حاشیه ای تلقی می کنیم. اما شماری از ایرادهای عمده، به قرار ذیل است:

۱. عدم فرق گذاری بین سفرنامه و غیرسفرنامه

این مجموعه به تصریح مصحح، تصحیح سفرنامه های فارسی است. اسم مجموعه نیز گویای این نکته است؛ اما در بین رساله ها، گاه رساله هایی وجود دارد که هیچ ربطی با سفرنامه ندارد و گویا این رساله ها در بین نسخ مجموعه ای قرار داشته و مصحح محترم از این نکته غافل شده است که این رساله ها به اعتبار پیوندی خاص و یا وحدت نویسنده، در یک مجموعه قرار گرفته است و سفرنامه نیست؛ برای نمونه وی در جلد دوم، رساله ای از آقای حکیم الملک گیلانی آورده است که سفرنامه نیست، بلکه بخشی از کشکولی درباره شگفتی های مصر است که از کتاب های تاریخی جمع آوری کرده است. جالب آنکه در یادداشتی که در حاشیه صفحه ای از نسخه خطی که آقای وهومن عکس آن را چاپ کرده، تصریح شده است این کتاب به انضمام رساله سفر مازندران و ... وقف شده است. آقای وهومن توجه نکرده است که تناسب این نوشته با سفرنامه مازندران، فقط وقف شدن آن با هم از سوی یک نفر است و لا غیر!

۲. عدم درک عبارت نویسنده

آقای وهومن در بسیاری از موارد، به ویژه در متون عربی، سخن نویسنده را درک نکرده است و ویرایشی از متن ارائه داده است که داستان شدردنا را به خواننده القا می کند. در ذیل به مواردی از این عدم درک، اشاره می کنیم:

در رساله حکیم الملک گیلانی که به آن اشاره شد، در بخش مقدمه، آمده است: «المقام الثانی فی نقل روایات العجیبه وحکایات الغریبه قد نقل حدیث ان جرم الارض بالنسبة الی السماء الاول كحلقة ملقاة ... وعالم الملكوت الی عالم الجبروت الذی وفقنی بوصول بابک وتقیل سدة ستیک ...»^۵. روشن است که عبارت «عالم الجبروت» با عبارت «الذی وفقنی بوصول بابک»، تناسبی ندارد و بین این دو، مطالب دیگری

۵. سفرنامه های خطی فارسی؛ ج ۲، ص ۲۹۸.

رضوی مشهد، ملی تهران، ملک، کاخ موزه گلستان، مدرسه عالی سپهسالار، مجلس شورای ملی و سنای سابق، مرکز تحقیقات ایران و پاکستان در اسلام آباد، مرکز احیای میراث اسلامی و مسجد اعظم قم را به صورت لوح فشرده تهیه کنم. اگر خواننده توجه داشته باشد که آقای وهومن در سال ۱۳۸۸ هـ. ش این کتاب را نشر داده است، از خود خواهد پرسید که این مدرسه عالی سپهسالار کجاست؟ و آیا طی سی و اندی سال مسئولان کتابخانه مجلس توانسته اند نامی برای این کتابخانه بگذارند که آقای وهومن مجبور شده است بنویسد: «مجلس شورای ملی و سنای سابق!» راستی فردی که خود را محقق و پژوهشگر می نامد، حق دارد در تحقیق خود، آن هم در زمینه تصحیح متون خطی، دیدگاه های سیاسی خود را چنین دخالت بدهد؟! آقای وهومن باید به این نکته بدیهی توجه می داشت که محقق در زمینه تصحیح متون خطی، همچون مرده شور است و باید طبق مقررات، مرده را بشوید و کاری به بهشتی و جهنمی مرده نداشته باشد. فردی که در آغاز کار خود، چنین دیدگاه های سیاسی خود را در کارش دخیل می کند، به نظر می رسد برای این قبیل کارها از نخستین شرط لازم بی بهره است. این قبیل افراد برای کارهای سیاسی مناسب هستند و نه برای تصحیح متون که در آن پژوهشگر دست بسته است و باید بر اساس واقعیت حرکت کند؛ چه آن واقعیت را بپذیرد و چه نپذیرد.

مهم ترین ابزار آقای وهومن در این تصحیح ها، فناوری روز، یعنی رایانه و اینترنت است و «در بازخوانی متن، اهتمام وی بر ویرایش اثر، با حفظ امانت در اصل کتاب و مقصود نویسنده و سبک و لغات و اصطلاحات رایج خاطره نویسی در آن زمان» است. وی در ادامه به تغییراتی که برای ویرایش متن انجام داده است، اشاره می کند. در اینکه این تغییرات ویرایش است و یا تغییر سبک نگارش و ضربه زدن به اصالت متن، جای بحث است؛ اما از سخنان وی در این مورد، این نکته به دست می آید که آقای وهومن در این مجموعه، کاری جز حروفچینی و ویرایش متن انجام نداده است و در حقیقت تصحیحی انجام نگرفته است. در پایان نوشته به هنگام بیان کاستی های تحقیق آقای وهومن به کارهایی که مصحح برای متن موردنظر باید انجام دهد، اشاره خواهیم کرد.

وجود داشته است؛ اما گویا صفحات نسخه جابه جا شده، ولی آقای وهومن متوجه این نکته نشده است و آنها را در پی هم تایپ کرده است. اگر وی عربی می دانست و یا به روش نگارش پیشینیان آگاه بود و می دانست که معمولاً آنان در پایان هر صفحه، واژه اول صفحه بعد را می نوشتند، چنان که حکیم الملک هم چنین کرده است و عکس صفحه ای هم که در اینجا چاپ شده، گویای همین نکته است و وی به صورت مورب در ذیل، بعد از واژه «عالم الجبروت»، واژه «اللاهوت» را آورده است،^۶ متوجه می شد بین «عالم الجبروت» و «الذی وفقنی» مقداری مطلب افتاده است و صفحات را مرتب می کرد. از آن گذشته، از آغاز عبارت معلوم است که این بخش مقدمه نیست، بلکه بخش دوم کتاب است و بخش اول آن نیامده است؛ اما گویا آقای وهومن متوجه این نکته نشده و آن را مقدمه نوشته پنداشته و به آن، عنوان مقدمه داده است.

اما عدم درک عبارت های آقای حکیم الملک از سوی آقای وهومن، چه بلایی بر سر این نوشته آورده است؟! حکیم الملک می نویسد: «ابوالهول یقال انه طلسم الرمل لثلا یغلب علی الجیزه».^۷ بعد از آن درباره «برأ سمّود» می نویسد و از قول الکندی نقل می کند که وی آن را دیده است. آقای وهومن عبارت را متوجه نمی شود و این دور را متصل به هم تایپ می کند و در آخر نقطه می گذارد و «قال الکندی» را در آغاز سطر بعدی قرار می دهد و خواننده نمی داند آقای الکندی چه چیزی را دیده است.

در ادامه، حکیم الملک درباره شهر الفیوم می نویسد و یادآور می شود این شهر را حضرت یوسف به فرمان الهی ساخته است و در پایان می افزاید: «لیس فی الدنیا بلد بنی بالوحی غیرها نقلها الکندی» [در دنیا هیچ شهری جز این وجود ندارد که به وحی ساخته شده باشد. این نکته را کنندی نقل کرده است.] آقای وهومن که عبارت را متوجه نمی شود، آن را چنین تایپ می کند: «ولیس فی الدنیا بلدینی بالوحی الا غیرها» و در پاورقی می نویسد: «در اصل بلدینا و بالای آن قرمز بلدینی نوشته شده است».^۸ جالب آنکه نقله الکندی را از قبل جدا کرده، به عبارت بعد منضم می کند که هیچ ربطی به آن ندارد. این از جمله «شدرسنا» های آقای وهومن است.

در ادامه، آقای حکیم الملک از شگفتی های اسکندریه سخن می گوید؛ از جمله از ورزشگاهی با ویژگی های خاص و بعد از آن، از دو ستون سخن می گوید. آقای وهومن که عبارت هارا ندانسته تایپ می کند، این بخش را چنین تایپ کرده است: «فمن دخلت کمة ولی مصر والمسلتان وهما شخصان من صوان».^۹ این عبارت باید «المسلتان» به تشدید «س» به معنای

ستون و از قبل جدا باشد؛ اما آقای وهومن چون عبارت را متوجه نشده است، اولاً به هم متصل تایپ کرده و ثانیاً آن را مسلتان تایپ کرده است که در این جایی مفهوم است. این واژه پنج بار در عبارت در شکل مفرد، تثنیه، مضاف و مضاف الیه تکرار شده است و در همه آنها مسئله، مسئله تایپ شده است و روشن است که اشتباه در فهم است، نه اشتباه در تایپ.

یکی از نکات جالب آنکه حکیم الملک در یادکرد از الاهرام مصر گفته است: این بنا قبل از طوفان ساخته شده است.^{۱۰} آقای وهومن پنداشته اند این واژه هم از واژه هایی است که باید حرف طاء آن را به حرف «ت» تبدیل کرد و در چند مورد از این نوشته عربی - که این واژه آمده - آن را به حرف «ت» تبدیل کرده، در همه موارد در پاورقی گفته است در اصل طوفان با طاء است. جالب تر از همه آن که در مقدمه که به اصلاحات خود اشاره می کند، یادآور شده است طوفان را نیز به توفان تبدیل کرده است؛ غافل از آنکه چنان تغییری را فقط در واژه هایی که از زبان فارسی به زبان عربی منتقل شده، در بازگشت به زبان فارسی با حرف «ت» می نویسند؛ از قبیل طهران، اطاق و نظائر آن؛ اما در واژه ای مثل طوفان که یونانی است، تغییر آن در زبان فارسی هم جای بحث دارد تا چه رسد به متن عربی، به خصوص که توفان در زبان فارسی از ریشه توف و به معنای شور و غوغا است و با طوفان اختلاف معنا دارد.

حکیم الملک در ادامه از ساخت الاهرام سخن می گوید و بعد از آن، گویا از چیزهای دیگری بحث کرده است که به احتمال بسیار، از نسخه ای که در دست آقای وهومن بوده، افتاده است؛ اما وی متوجه این سقط نشده و صفحات موجود را پشت سر هم تایپ کرده است و نتیجه آن، این عبارت شده است که فهم آن بر همه دشوار و نامفهوم گشته است: «فامر عند ذالک بعمل الاهرام وامر بان یعمل لها مسارب یدخل منها النیل الی مکان بعینه ثم نفیض [یفیض] الی موضع من ارض الغرب وارض

۶. همان، ج ۲، ص ۲۹۷.

۷. همان، ج ۲.

۸. همان، ص ۳۰۰.

۹. همان، ص ۳۰۲.

۱۰. همان، ص ۳۰۲-۳۰۳.

الانفس» است. جالب تر آنکه وی در مقدمه‌ای که برای این سفرنامه نوشته است، در دانش اسلامی آقای نایب‌الصدر تشکیک کرده است و دلیل آن را همین خلط آیات قرآنی دانسته است؛ در حالی که وی از شاگردان میرزای شیرازی، فاضل اردکانی، سیدعلی یزدی، آقاعلی مدرس زنوزی، میرزا ابوالحسن جلوه و آقامحمد رضا قمشه‌ای بود. اگر آقای وهومن توجه می‌کرد که تضمین، یکی از هنرهای نویسندگی است و تضمین بخشی از آیات قرآنی، حدیث و یا شعر در نوشته‌های نویسندگان مسلمان بسیار متداول است، هرگز در دانش آقای نایب‌الصدر تشکیک نمی‌کرد و به جای آن، خودش به فکر تحصیل بیشتر می‌افتاد.

اینها نمونه‌ای اندک از عدم درک مطلب از سوی آقای وهومن است که توانایی وی را در دست یازیدن به چنین کارهای دقیق و مهم زیر سؤال می‌برد. چنین ناآگاهی‌هایی در این چند جلد به وفور وجود دارد. ای کاش آقای وهومن قبل از اقدام به این کار، شماری همکار توانا برای خود در نظر می‌گرفت تا در حل این معضلات وی را یاری می‌کردند.

۳. عدم شناخت اصطلاحات و خلط مباحث

آقای وهومن در موارد قابل توجهی، اصطلاحات متداول در دانش‌ها را به درستی نمی‌داند؛ از این رو در نوشته‌اش خلط مباحث متعدد دیده می‌شود؛ برای نمونه در مقدمه سفرنامه مرآت الارض نویسنده چنین عبارتی دارد: «هم در این بلاد موحدی را دیدم که پیوسته به حضرت قاضی الحاجات مناجات کردی که بار خدایا حواس مرا که خمسه متحیره‌اند، خمسه مسترقه گردان تا از قول ثالث ثلثه استراق اسرار توحید توانم کرد». آقای وهومن در توضیح خمسه متحیره نوشته است: «خمسه متحیره نام پنج ستاره عطارد، زهره (ناهید) مریخ (بهرام) مشتری (برجیس) و زحل (کیوان) است، که به آنها پنجه سرگردان یا پنج بیچاره هم می‌گویند و هریک دو خانه دارند؛ از این رو به این ستارگان متحیره گفته می‌شود که گاه گاهی رجعت کرده، یعنی سیر معمولی خویش را رها کرده، به عقب باز می‌گردند و باز از آن سو برگشته و به سیر معمولی خود درمی‌آیند». نیز در توضیح خمسه مسترقه می‌نویسد: «خمسه مسترقه یا پنجه دزدیده، که عبارت از پنج روزی است که در آخر تقویم‌ها می‌نویسند. در

۱۱. همان، ص ۳۰۳.

۱۲. سفرنامه؛ ج ۲، ص ۳۰.

۱۳. همان، ص ۳۷.

۱۴. همان، ص ۳۶.

السعيد ان يدخل فجاء الطير وسلم عليه فجلس باذنه فنظر اليه عليه السلام ...». ۱۱ اگر کسی اندکی زبان عربی بداند، خواهد فهمید که موضوع بحث، قبل از «ان یدخل» با بعد آن جداست؛ اما آقای وهومن متوجه عوض شدن موضوع نگشته، نتیجه چنین شده است.

نایب‌الصدر شیرازی در مقدمه کتاب خود، می‌نویسد: «رسال موانعی می‌رسید که ذکرش جز ملال حاصلی نخواهد داشت: «فقد افیت بالتسویف والامال عمری» تا آنکه به مفاد «من قرع بابا ولج ولج». بخش اخیر یک مثال است و معنای آن چنین است: هرکس دری را بزند و پافشاری بکند، آن در باز می‌شود. آقای وهومن این مثال را چنین نقل کرده است: «من قرع بابا ولج ولج» و در پاورقی از فرهنگ معاصر فارسی در توضیح واژه ولج آورده است: «ولج در عربی به معنای وارد چیزی شدن، خریدن، لغزیدن به درون چیزی، راه یافتن و نفوذ کردن در چیزی [است]». ۱۲ روشن است که آقای وهومن هر دو ولج را یکی دانسته است؛ در حالی که یکی از آنها لج به تشدید از ماده لجج است و دیگری مثال واوی ولج است و دو معنای مختلف دارند.

در همین سفرنامه، آقای نایب‌الصدر شیرازی از جامعه امام عصر سخن می‌گوید و درباره آن می‌نویسد: «ونعیمش، لاعین رات و لا اذن سمعت و لا خطر علی بال احد». آقای وهومن این عبارت را چنین نقل کرده است: «ونعیمش بالاعین رات و لا اذن سمعت و لا خطر علی بال احد» و چون مقصود را نفهمیده است، در پاورقی درباره واژه «رات» نوشته است: «نامفهوم است، شاید «راست»». ۱۳ اگر وی زبان عربی می‌دانست، از سیاق عبارت به سهولت می‌توانست عبارت آقای نایب‌الصدر را حدس بزند و فکر نکند شاید به جای رات، واژه «راست» بوده است!

در جای دیگر، نویسنده این عبارت را آورده است: «در بوستان ما تلذ الاعین وتشتهی الانفس». آقای وهومن آن را چنین نقل کرده است: «در بوستان ما تلذ الاعین وستتهی الانفس»، و در پاورقی گفته است: «در قرآن چنین است: و فیها ما تشتهیه الانفس وتلذ الاعین». ۱۴ وی توجه نکرده است که نایب‌الصدر در مقام نقل عین عبارت قرآن نبوده، بلکه آن را تضمین کرده است و عبارت هم «ستتهی الانفس» نیست، بلکه «تشتهی

مسلمانان، پیامبر به ده نفر از دوستان و یاران نزدیک خود وعده به بهشت (جایی که در اعتقاد دینی مردم مشرق زمین جایگاه انسان‌های نیکومنش است) را داده است. این افراد عبارتند از: ابوبکر (خلیفه اول)، عمر (خلیفه دوم)، عثمان (خلیفه سوم) علی (خلیفه چهارم)، طلحه، زبیر و غیره.^{۱۶}

آیا بین عبارت آقای مجدالملک، نویسنده سفرنامه مرآت الارض و توضیحات نادرست آقای وهومن ربطی وجود دارد؟! آقای مجدالملک می‌گوید دولت مقرر کرده بود، کشتی ده روزه به بندر خارجی ترخان برسد، اما کشتی همچون زن حامله‌ای که پیش از آنکه دوره بارداری و زایش کامل شود، بچه خود را از روی ترس سقط می‌کند، ما را به بندر رساند و مسافران را پیاده کرد. در این عبارت نه از زن طلاق دادن و نه همسر مردن و نه از خلفا و نه از شمشیر برنده، سخن به میان آمده است؛ اما آقای وهومن وقتی در پی واژه «عده» در اینترنت گشته است، تفسیر مزبور را دیده است، غافل از اینکه در اینجا مقصود، عده اصطلاحی نیست، بلکه به معنای مدت حمل و زایش است. در مفهوم عده هم به اشتباه افتاده است؛ زیرا عده زن شوی مرده به فتاوی‌ای همه فقیهان شیعه و سنی، چهار ماه و ده روز است و در این مورد، بین شیعه و سنی فرقی نیست. در مورد عده زنی که طلاق داده شده، عده وی سه طهر است نه سه ماه و سه روز. اما از همه جالب تر ربط دادن ده روز به عده مبشره است که واقعاً نوآوری و ابتکار است! از همه جالب تر آنکه وی واژه فصال را تشبیه تصور کرده، آن را از شیر بازگرفتن دو کودک معنی کرده است و هیچ به این نیندیشیده است که در از شیر بازگرفتن کودک، وی را از شیر مادر جدا می‌کنند و نه دو کودک را از همدیگر!

محمدتقی پیش خدمت در جایی از سفرنامه همدان، بعد از نام امام حسین (ع) جمله‌دعایی «علیه آلاف التحية والثناء» را آورده است. آقای وهومن در پاورقی در توضیح آن چنین آورده است: «مسلمانان معمولاً در پایان نام پیشوایان دینی خویش (مانند امامان شیعه اثنی عشری، پیامبر اسلام، عمر، ابوبکر، عثمان، معاویه، خالدبن ولید و امثالهم) این عبارت را به کار می‌برند». ^{۱۷} اگر آقای وهومن به اصطلاحات آشنا بود، چنین اشتباهی مرتکب نمی‌شد. این تعبیر دعایی، ویژه شیعه است و دیگران آن را استفاده نمی‌کنند و معمولاً اهل سنت درباره علی بن ابی طالب از واژه کرم الله وجهه، درباره اصحاب دیگر پیامبر از

گذشته این پنج روز را از تمام ممالک تحت امر ایران از میان برده و در حساب نمی‌آوردند و به سال‌های ناقص پنج روز می‌افزودند تا سال کامل شود. در گاه شماری ایران قدیم، پنج روز آخر ماه آبان بوده است که به نام‌های «اهنود» «اسفند مذ» «خشت» و «هشتویس» از آن یاد می‌شود.^{۱۵} خواننده به واقع نمی‌داند این توضیحات نادرست، چه ربطی به عبارت نویسنده دارد؟! عبارت نویسنده بسیار روان و روشن است. وی می‌گوید مناجات‌کننده که فردی مسیحی موحد بود، می‌گفت: خداوند! حواس پنجگانه مرا که متحیر هستند، مطیع و فرمانبر قرار بده تا از قول مسیح (ع) که سومی از سه اقنوم است، اسرار توحید را بیاموزم. در ادامه به وضوح روشن است که وی درباره مسیحیان و خداشناسی آنان سخن می‌گوید. این مطلب روشن، چه نیازی به آن همه بحث‌های بی‌ربط دارد؟! آقای وهومن «مسترقه» را از ماده «سرق» گرفته و در نتیجه مجبور شده است در اینترنت در پی دزد پنجگانه بگردد و اینترنت هم وی را به این جا کشانده است؛ در حالی که «س» مسترقه جزء اصل کلمه نیست، بلکه به سبب صرف آن در باب استفعال، «س» به آن افزوده شده است. ریشه این واژه نیز، «رقق» به معنای تسلیم و بردگی است.

مجدالملک از کشتی‌ای که به آن سوار بود، گزارشی ادیبانه می‌دهد و در جایی می‌نویسد: «مانند عذرا مریمی که آبستنی دارد، همی چون آبستان که از همه چیز بترسند و پیش از عده حمل و فصال سقط جنین کنند، هنوز عده مبشره مدت - که عده مقرر دولت بود - منقضی نشده، در کنار بلده حاجی ترخان حملی که داشت، بینداخت». عبارت آقای مجدالملک روشن و گویا است؛ اما بخوانید توضیحات آقای وهومن را در پاورقی - و به حتم برای کمک به خواننده برای فهم عبارت یادشده - برای تبیین مفهوم واژه عده. وی می‌نویسد: «۴. عده مدت سوگ زن در مرگ شوی. در اصطلاح فقه مذهب شیعه امامیه (از فرق دین اسلام) مدت سه ماه و سه روز که زن پس از طلاق یا مرگ همسر باید صبر کند و ازدواج ننماید. در حامل وضع حمل است؛ و برای توضیح واژه فصال می‌نویسد: «۵. از شیر باز کردن دو کودک، از همدیگر جدا کردن سیف فصال، یعنی شمشیر برنده». برای تفسیر عبارت عده مبشره نیز می‌نویسد: «۶. ده یار بهشتی. به موجب روایات دینی

۱۵. سفرنامه‌های خطی فارسی؛ ج ۴، ص ۴۳۷.

۱۶. همان، ص ۴۲۳.

۱۷. سفرنامه؛ ج ۲، ص ۶۶۲.

۴. جانبداری و تبلیغ یهودیت و به ویژه رژیم صهیونیستی

آقای وهومن در زمینه تبلیغ یهودیت چندین کار انجام می دهد که در ذیل به این کارها اشاره می کنیم:

الف) تلاش برای معرفی اسرائیل به عنوان کشوری قانونی و مقبول به بهانه های مختلف

آقای وهومن در ایران زندگی می کند و شهروندی ایرانی است و کتاب خودش را در ایران نشر داده است. بدیهی است انسان باید در کشوری که زندگی می کند، به تعهدات بین المللی آن کشور دست کم در مواردی که جنبه ملی دارد، پایبند باشد. ایران به هر دلیل، در منطقه فلسطین، دولتی به عنوان اسرائیل را به رسمیت نمی شناسد. اینکه این تصمیم درست است و یا نادرست، یک بحث است و اینکه تا زمانی که دولت ایران اسرائیل را به رسمیت نشناخته، شهروندان ایرانی موظف هستند از تصمیم دولت پیروی کنند، مسئله دیگر است. آقای وهومن به عنوان یک یهودی در جایی که جنبه اجتماعی ندارد، می تواند هر نوع دوست دارد ببیند و حتی حکومت غاصب اسرائیل را بهشت موعود تلقی کند، اما وقتی می خواهد کتابی در ایران و به زبان فارسی منتشر کند، لازم است قوانین ایران را مراعات کند. البته وی این حق را هم دارد که برای اقناع دولت ایران برای به رسمیت شناختن اسرائیل، تلاش سیاسی کند؛ ولی تا وقتی تلاش او به نتیجه نرسیده است، راهی جز متابعت از قوانین جاری ندارد؛ اما آقای وهومن در تصحیح این سفرنامه ها، این قاعده و عرف بین المللی را مراعات نکرده است و تلاش کرده اسرائیل را به عنوان کشوری پذیرفته شده از سوی ایران قلمداد کند. در پانویست سفرنامه مکه آقای نایب الصدر شیرازی، در معرفی بندر «یافع» می نویسد: «یافا امروزه به پایتخت ادغام شده است و تل آویو-یافا نامیده می شود. این بندر بسیار زیبا که پایتخت اداری جمهوری اسرائیل است، در سال ۲۰۰۱ م ۳۵۴۴۰۰ نفر جمعیت داشته است».^{۱۸} مثلی است که می گوید طرف را به ده راه نمی دادند، سراغ کدخداری می گرفت؛ مطرح کردن اصل مشروعیت اسرائیل شرم آور است چه رسد به داشتن پایتخت و اینکه یافا جزء پایتخت است یا نیست!

در یکی از پاورقی های سفرنامه مرآت الارض درباره بیت المقدس چنین می نویسد: «بیت المقدس یا قدس (خانه

تعبیر رضی الله عنه و درباره خود پیامبر (ص) از تعبیر علیه السلام بهره می گیرند. شیعه هم در قرون متأخره از آن تعبیر بهره می گیرند و در قرون گذشته، چنین تعبیری متداول نبود. جالب تر از همه اینکه آقای وهومن علاقه ویژه ای دارد معاویه را هم در کنار خلفای راشدین یاد کند.

در سفرنامه مکه از محمدرضا طباطبایی تبریزی، در توضیح عنوان «عمدة الحجاج والعمار» می نویسد: «جمع عامر، عمر گذران، زائرین. در قدیم در القاب حاجیان و آنان که زیارت خانه خدا دریافته بودند، ترکیبات زیر را می افزودند: اقل الحجاج والعمار، یا خیر الحجاج والعمار، یا قدوة الحجاج والعمار وغیره».^{۱۸} معنای عمدة الحجاج والعمار روشن است و این یک اصطلاح است و معنای عامر، یعنی فردی که عمره مفرده انجام داده باشد؛ اما چون آقای وهومن به اصطلاحات اسلامی آگاه نبوده، به ناچار به کتب لغت مراجعه کرده است و معنای لغوی واژه را به جای معنای اصطلاحی گذاشته است.

وی نه تنها در اصطلاحات دینی اشتباهات فاحش دارد، بلکه حتی در اصطلاحات جغرافیایی نیز اشتباهات غیر قابل توجیه مرتکب شده است. آقای مجدالملک در سفرنامه خود در بخش عرب، از عربستان سخن به میان آورده، نوشته است: «عربستان بر سه قسم است: یکی معمور و دیگر مواضع خشک و سیم، اراضی سنگلاخ. بر بعضی از قسم معمور، آل عثمان مستولی اند و بر بعضی والی مصر و بر بعضی والی یمن».^{۱۹} روشن است که مجدالملک از شبه جزیره عربستان و یا همان جزیره العرب سخن می گوید نه از عربستان سعودی؛ اما آقای وهومن در پاورقی آورده است: «عربستان سعودی در آسیای جنوب غربی ... به جزیره العرب نیز شهرت دارد و مردم آن همانند کشور قطر پیرو آیین وهابی هستند». اگر آقای وهومن به اصطلاحات جغرافیایی آشنا بودند، می دانستند که به عربستان سعودی جزیره العرب یا عربستان نمی گویند، بلکه عربستان سعودی بخشی از جزیره العرب یا عربستان است و همان گونه که مجدالملک تصریح کرده، عربستان شامل چند کشور است.

در تصحیحات آقای وهومن، از این است شاهکارها فراوان وجود دارد که به نظر می رسد همین مقدار برای نشان دادن مقدار ارزش علمی! این کار بسنده باشد.

۱۸. سفرنامه های خطی فارسی؛ ج ۱، ص ۱۲۰.

۱۹. همان، ج ۴، ص ۵۲۲.

۲۰. همان، ج ۲، ص ۱۳۰-۱۳۱.

ارائه می‌کرد؛ اما گویی وی تلاش می‌کند موشی در دیزی افکند تا روزی و روزگاری، هم‌کیشانش ادعای «حاجی انا شریک» بزنند.

از جمله این تلاش‌ها، مورد روستای سامن در ملایر است. وی در پاورقی، برای معرفی روستای سامن، می‌نویسد: «سامن مرکز بخشی به همین نام از توابع ملایر که در روزگار قدیم، شهر یهودی‌نشین بوده است».^{۲۴}

وی در مورد آرامگاه سلطان سیدعلی سیاه‌پوش که ظاهراً درویشی از خاندان امام هفتم (ع) است، می‌نویسد: «برخی این مکان را معبد میترائیسم (به علت قرار گرفتن در کنار رود دز) دانسته‌اند؛ اما به احتمال قریب به یقین، از ماندگاه‌های یهودی پیش از اسلام این شهر که دیز حزقیل نام داشته و یهودی‌نشین بود، می‌باشد و به روبن (پیامبر قوم یهود) نسبت داده می‌شود».^{۲۵} برای خواننده روشن نیست که قرار گرفتن آرامگاهی در کنار رود دز، چطور می‌تواند دلیل انتساب آن به میترائیسم باشد، و یا این «احتمال به یقین» را آقای وهومن از کجا می‌آورد؟ این آرامگاه به شاه رودبند معروف است. آقای وهومن در پاورقی، شاه روبن را پیر روبن را به شاه روبند می‌افزاید و بعد تصور می‌کند که روبن با نام‌هایی چون رایبن و امثال آن شبیه است؛ بنابراین یک نام یهودی پیش از اسلام است!

وی در مورد شوستر می‌نویسد: «در روزگار ساسانیان و حتی تا قرن چهارم هجری، یهودی‌نشین بوده و یکی از قدیم‌ترین کتاب‌های مقدس (تورات) در این شهر نگهداری می‌شده است و دهن ماندگاه یهودی و میترائیسم دارد».^{۲۶} خواننده هرگز نباید منتظر ارائه دلیل و مدرکی برای این ادعاها باشد؛ زیرا آقای وهومن فقط برای روز مبادا چنین ادعاهایی را مطرح می‌کند تا نوشته‌اش در آینده برای دیگر صهیونیست‌ها مدرک تلقی شود.

درباره هویزه می‌نویسد: «نام قدیم شهرستان سوسنگرد خوزستان است. این شهر از بناهای سوسن دخت، همسر یهودی یزدگرد اول ساسانی بوده و تا قرن چهارم هجری یهودی‌نشین بوده است».^{۲۷} اگر آقای وهومن برای هر کدام از پادشاهان کهن ایران، یک یا چند زن یهودی در نظر بگیرد و آنان

پاک، شهر تاریخی و باستانی اورشلیم به معنای شهر صلح که در عبری «yerushalayim» خوانده می‌شود، پایتخت سرزمین مقدس بوده و در سال ۲۰۰۴ م ۷۰۱۵۱۲ نفر جمعیت داشته است».^{۲۱} هنوز حکومت غاصب اسرائیل در سطح جهانی نتوانسته بیت المقدس را به عنوان پایتخت خودش معرفی کند، اما آقای وهومن در ایرانی که اصل مشروعیت آن رژیم قابل قبول نیست، برای ایرانیان بیت المقدس را به عنوان پایتخت اسرائیل معرفی می‌کند.

ب) تلاش برای معرفی ایران به عنوان کشوری با سابقه یهودی

آقای وهومن به هر بهانه‌ای تلاش می‌کند شهرها و روستاهای ایران را محل سکونت یهودیان معرفی کند. گاه در این مسیر چنان بی‌باکانه عمل می‌کند که خواننده را از این همه تعصب به شگفتی وامی‌دارد. نقل مواردی از سخنان وی، ما را در تبیین این تعصب بی‌جا کمک خواهد کرد. وی در مورد روستای ده‌رشتی سبزوار می‌نویسد: «استیر روستایی است از توابع بخش مرکزی شهرستان سبزوار، سر راه سبزوار به شاهرود و در ۱۵/۵ کیلومتری این شهر، که نام خود را از استر همسر یهودی خشایار شاه هخامنشی گرفته است و از جمله روستاهای یهودی‌نشین شرق کشور در زمان باستان محسوب می‌گردد».^{۲۲} در عبارت نویسنده سفرنامه، نام این روستا ده‌رشتی است، اما آقای وهومن آن را استیر می‌نامد تا بتواند بهانه‌ای برای یهودی‌نشانند آن بتراشد. این بهانه از آنجا به فکر وی می‌رسد که در این روستا بارگاهی وجود دارد که مردم محل به آن پراستیر می‌گویند. نویسنده سفرنامه، نوشته است در این روستا مدفن پیری از اولاد کمیل بن زیاد وجود دارد. مصحح در پاورقی از قول مرحوم شریعتی نقل می‌کند که بنابر کتیبه داخل بارگاه و اعتقاد مردم محل، گورها متعلق به شش تن از دانشمندان اولاد کمیل بن زیاد است که تنها نام دو تن شیخ علی و شیخ حسن شناخته شده‌اند. این بنا را می‌توان به قرن ده یا یازده نسبت داد؛ با این همه خودش در ادامه چنین می‌افزاید: «احتمالاً این بنا از اماکن مقدس یهودیان حومه بیهق (سبزوار) بوده است».^{۲۳}!! به نظر می‌رسد آقای وهومن خود می‌داند که این سخنان بی‌پایه و اساس است، و گرنه برای ادعای خود دلیلی

۲۱. همان، ج ۴، ص ۴۳۰. ۲۲. همان، ج ۱، ص ۶۵۰.

۲۳. همان.

۲۴. همان، ج ۴، ص ۳۷.

۲۵. همان، ص ۵۸.

۲۶. همان، ص ۶۱.

۲۷. همان، ص ۶۳. ۲۸. همان، ص ۱۱۸.

بسیار کودکانه به نظر می‌رسد. در جایی از سفرنامه مکه آقای نایب‌الصدر از ذغال نام برده شده است. آقای وهومن حتی از این واژه هم نگذشته و از آن برای مطرح کردن یهود بهره گرفته است: «زغال، ذغال. در طبری «ذینگال»، در لهجه یهودیان ایران «زوگل» یا زوول! آیا لهجه یهودیان ایران اهمیتی دارد که خواننده سفرنامه‌های فارسی باید بداند که در آن لهجه به ذغال چه می‌گویند؟! یهودیان ایران چه درصدی از جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند و یا در فرهنگ و ادبیات ایران، چه نقشی داشته و یا دارند و یا احتمال داده می‌شود در آینده داشته باشند که باید ایرانیان بدانند که مثلاً ذغال در لهجه آنان چگونه تلفظ می‌گردد؟! باز هم باید گفت یاد خاله سوسکه به خیر که عجب سنتی به جا گذاشته است!

۵. تلاش برای القای اختلاف بین شیعه و سنی

یکی از کارهای ناروای آقای وهومن، کوششی است که وی برای القای اختلاف بین شیعه و سنی انجام می‌دهد. وی به شیوه‌های مختلف به این امر مبادرت می‌کند که به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

آقای فریدالملک در سفرنامه خود از جریان خواستگاری اش از بیوه میرزا کوچک خان که قبلاً زن حسین خان حسام‌الملک امیر بود، می‌نویسد و یادآور می‌شود: «دو کاغذ از طرف منظوره رسید و تأکید در ختم امر نمودند، و قول داده که در «یس» باقی هستم؛ و مخصوصاً این مضمون را نوشته بودند که «علی گفته‌ام، عمر نمی‌گویم. دست من و دامن مولای تو!» تا مقدر الهی چه باشد! ۳۲ آقای وهومن در این جا فرصت را مغتنم دانسته، در پاورقی می‌نویسد: «جمله‌ای است توهین‌آمیز، درباره عمر بن خطاب، دومین خلیفه مسلمانان، پس از پیامبر اسلام که هم پدرزن پیامبر و هم در محراب عبادت در مسجد جامع مدینه کشته شد». این توضیح چه ربطی به متن کتاب دارد و از کجای سخن فریدالملک توهین به عمر فهمیده می‌شود؟! نویسنده می‌گوید من سر قول خودم درباره ازدواج هستم و تغییر عقیده نداده‌ام و عبارت بیش از این را نمی‌رساند؛ اما گویا آقای وهومن در خصوص ایجاد اختلاف بین شیعه و سنی وظیفه و مأموریت ویژه دارد.

۲۹. همان، ص ۵۸۲.

۳۰. همان، ج ۱، ص ۶۳۸.

۳۱. همان، ص ۵۴.

۳۲. همان، ج ۴، ص ۲۲۸.

را ملزم کند که برای آن علیا مخدره‌ها، شهری و روستایی بسازند، کم کم می‌تواند همه ایران را یهودی‌نشین معرفی کند! درباره بندر دیر در شهر بوشهر می‌نویسد: «مرکز شهرستان دیر در استان بوشهر که در گذشته شهری یهودی‌نشین بوده». ۲۸ درباره میامی استان سمنان، به بهانه نام ارمیا چنین می‌نویسد: «آرامگاهی منسوب به وی در شهر یهودی‌نشین و تاریخی میامی استان سمنان در روستای ارمیا وجود دارد». ۲۹ درباره روستای ارمیا می‌نویسد: «ارمیا یا ارمیان، روستایی است از توابع بخش بیارجمند شهرستان شاهرود در دامنه شمالی کوه ارمیان، در ۴۰ کیلومتری شاهرود که از دوران باستان یهودی‌نشین بوده است». ۳۰ این عبارت به گونه‌ای است که خواننده فکر می‌کند امروز هم این روستای یهودی‌نشین است. این تلاش آقای وهومن منحصر به روستاها و شهرهای ایران نیست، بلکه در مورد بسیاری از شهرهای عراق نیز چنین ادعایی را مطرح می‌کند.

ج) تلاش برای بزرگ‌نمایی یهود و یهودیان

آقای وهومن در سرتاسر کتاب می‌کوشد اهمیت همه چیز را در گرو پیوستگی با یهود تفسیر کند. در نگاه وی، چیزی مهم است که نسبتی با یهود داشته باشد. به صراحت این عبارت توجه کنید: «جیلارد روستایی از توابع شهرستان دماوند بود که در اصل گیلارد بود... علت اهمیت این محله در تاریخ ایران و خاورمیانه، وجود گورستان یهودیان جیلارد یا همان گیلارد، که گورستانی وسیع با سنگ قبرهای بسیار بزرگ و حجیم است...». ۳۱ کدام ایرانی به جز ساکنان محله جیلارد، نام این محله را شنیده است که آقای وهومن از اهمیت آن نه تنها در ایران، بلکه در خاورمیانه سخن می‌گوید؟! اگر قله سر به فلک کشیده دماوند نبود، حتی شهر دماوند هم در جهان شناخته نبود تا چه رسد به محله کوچکی در گوشه‌ای از شهر دماوند که بنا به ادعای آقای وهومن، روزگاری چند یهودی در آنجا سکونت داشته است. انسان با خواندن این قبیل سخنان به یاد داستان معروف خاله سوسکه می‌افتد که در دنیا هیچ موجودی را به زیبایی فرزند خود نمی‌دید.

وی برای مطرح کردن یهود، گاه دست به رفتاری می‌زند که

صحت ادعاهای عجیب و غریبش، لحظه‌ای شک و تردید به خود راه ندادند. مبارزه چندین و چندساله و پیروزی‌های خیره‌کننده‌اش در مبارزه با سپاه اعزامی از قاهره و نیروهای انگلیسی، موجب شهرت او در جهان گردید که پس از قتل ژنرال گوردن (در متن سفرنامه: قوردن یا قوردم پاشا) در خارطوم، مسلمانان هندوستان به حمایت از این مسلمان شورشی و رادیکال و تحجرخواه - که طرفدار سرسخت نظام برده‌داری و فروش غلام و کنیز بود - برخاستند. حتی سیدجمال‌الدین افغانی، به دلیل وجود دشمن مشترک (انگلیس) از این قیام حمایت کرده و پیروان مهدی سودانی را از شاگردان خود می‌خواند.^{۳۴}

آقای وهومن که این همه با کینه از مهدی سودانی یاد می‌کند، برای رفتار خود دلیلی جز این ندارد که مهدی سودانی علیه انگلیس قیام کرده و ارتش انگلیس را با خواری تمام از سودان بیرون رانده بود؛ و گرنه مهدی سودانی دست کم از دید پیروانش نه تنها فریبکار نبود، بلکه حتی از نگاه گزارشگران بی‌طرف هم فردی صادق شمرده می‌شد. اگر این موضوع را در نظر بگیریم که برداشت مهدی سودانی از مقوله امام زمان غیر از نگاه شیعه است، می‌توان در اصل این ادعا هم وی را صادق شمرده؛ زیرا هیچ منافاتی بین اینکه سخن فردی با واقعیت نسازد و آن فرد در گفتن آن سخن صادق باشد، وجود ندارد. افراد بسیاری هستند که صادقانه سخن می‌گویند، اما چون اشتباه می‌کنند، سخن‌شان با واقعیت تطبیق نمی‌کند. بنابراین نمی‌توان مهدی سودانی را فریبکار شمرده؛ حتی حبیب‌الله کاشانی که به عنوان کارپرداز دولت ایران در اسکندریه زندگی می‌کرد و دو سال وقت خود را در آن سامان برای شناخت مهدی سودانی صرف کرده است و نوشته‌ی وی جزء یکی از مجموعه سفرنامه‌های فارسی در جلد چهارم این مجموعه چاپ شده، درباره مهدی سودانی دیدگاهی توأم با احترام دارد. وی مهدی سودانی را فردی تحصیل کرده، کریم و بخشنده و مقید به قانون معرفی می‌کند. وی یادآور می‌شود: بعد از آنکه موضوع آزادی بردگان مطرح شد، وی با تاجری که همکاری می‌کرد و آن تاجر ضمن تجارت کالاهای دیگر، به تجارت برده هم اشتغال داشت، فسخ مقاولت و وکالت می‌کند؛ از پرداخت خراج دیوانی به مصر خودداری نمی‌کرد؛ او تنها به ارشاد مردم می‌پرداخت؛ حتی فردی سیاسی هم نبود، اما وقتی مردم تحت ستم انگلیس و

۶. دخالت دادن نگرش‌های دینی - سیاسی خود در امر تصحیح متون یکی از رفتارهای قیابل انتقاد آقای وهومن، دخالت دادن نگرش‌های دینی و سیاسی خود در امر تصحیح متون است. وی در مقدمه‌ای که برای رساله‌ها می‌نویسد یا در پاورقی‌هایی که در پاره‌ای از موارد دارد، به شدت به افراد می‌تازد و این تاختن ناشی از اختلاف دیدی است که وی با صاحبان رساله و یا پاره‌ای از افراد مطرح در رساله‌ها دارد؛ برای نمونه چند مورد نقل می‌شود:

در مقدمه‌ای که بر سفرنامه عتبات آقای تیبیان الملک تبریزی می‌نویسد، وی را چنین معرفی می‌کند: «او از بزرگان شیخیه آذربایجان بوده و از نظر کنش مذهبی، بسیار متعصب و متشرع بوده است؛ اما متأسفانه معتاد به تریاک نیز بوده و شخصی خرافاتی، ذهن بین، تنبل، ناامید، مداح حکومت، شکم پرست و مغرور محسوب می‌شده است!»^{۳۳} این اوصافی که آقای وهومن برای آقای تیبیان الملک می‌آورد، به آن سبب است که به شدت از قاجاریان متنفر است و برخلاف آن، به رژیم پهلوی علاقه مند است و هنوز خود را در دوران پهلوی تصور می‌کند! از این رو همه افرادی که در آثارشان از قاجاریه تمجید می‌کنند، مورد تهاجم وی قرار دارند؛ غافل از اینکه نویسندگان در گذشته معمولاً نسبت به رژیمی که در آن زندگی می‌کردند، احساس تعهد می‌کردند و از آنان تمجید می‌کردند. اینکه آقای تیبیان الملک چنین ویژگی‌هایی داشت و یا نداشت، امری است نیازمند تحقیق؛ اما سخن بر سر این است که چنین توهین‌هایی چه ضرورتی داشت؟ اگر آقای وهومن به جای این توهین‌ها به شرح زندگی، کارها و آثار تیبیان الملک می‌پرداخت، خردمندانه نبود؟

در پیش‌گفتاری که برای سفرنامه‌های مربوط به سودان نوشته است، مهدی سودانی رهبر ضداستعماری سودان را چنین معرفی می‌کند: «این صوفی جاه‌طلب و فریبکار، با بهره‌گیری از خلأ قدرت ناشی از عزل اسماعیل پاشا و نجابت محمد رفوف پاشا، خرافات و جهل مردم نوبه و سودان و میل به اعتراض و قیام علیه قدرت‌های خارجی (مصر و انگلیس) و فقر و قحطی و گرسنگی و بیماری و اگیر و ستم فراگیر حکام ولایات، دست به شورش زد؛ به گونه‌ای که بسیاری از مردم او را منجی انسان‌ها دانسته و ابوالاستقلال (پدر استقلال) دانسته و حتی درباره

۳۳. سفرنامه؛ ج ۲، ص ۳۱۰.

۳۴. سفرنامه‌های خطی فارسی؛ ج ۴، ص ۲۹۱-۲۹۲.

اینکه مصحح حق ندارد باورهای خود را در کارش دخالت دهد، نه تنها این باورها را در کار خود دخیل می کند، بلکه به سبب وابستگی به صهیونیسم، از هر فرصتی برای توهین به باور دیگران و به ویژه مسلمانان و به خصوص شیعه بهره می گیرد. صریح ترین و وقیحانه ترین مورد، یاغی و غارتگر معرفی کردن پیامبر اسلام (ص) است. نایب الصدر شیرازی در گزارش سفر خود، بارها از یورش و حمله دزدان بیابانگرد عرب، بر قافله های حجاج و ناامن بودن مسیر سخن می گوید و اظهار شکایت می کند. در گزارش های حوادث مربوط به وادی حمراء می نویسد: «بعد از فراغ از نماز مغرب و عشا، حامد، جمال ما می گفت: «محض آشنایی با شما می گویم که خواب حرام است؛ به ملاحظه آنکه خانه مقوم و جمال نزدیک است. از هیچ مضایقه ندارند؛ به علاوه، اهل این وادی هم معتقدند که راهزنی و قافله غارت کردن مباح است و خود جناب «رسول» (ص) مدت ها با مسلمین این کار را داشت». ۲۶ بدیهی است دزدان و غارتگران برای کار خود و رهایی از توبیخ وجدان شان دست به دامن چنین سخنان احمقانه بشوند و آقای نایب الصدر نیز از قول جمال، باور دزدان را نقل می کند؛ اما آقای وهومن سخن این دزدان را تصدیق می کند و در پاورقی چنین می نویسد: «پیامبر مسلمانان، به دلیل ایجاد رعب و وحشت در دل بت پرستان مکه و ناامن کردن راه تجارتهی آنها به شام، به این کار مبادرت می ورزیده است». ۲۷ این قبیل اهانت های صریح در شرایطی است که وی وقتی بهانه ای به دست می آورد، در ستایش پیامبران یهود داد سخن سر می دهد. البته ستایش هر پیامبری امری شایسته است، اما این کار وقتی در کنار اهانت به پیامبران ادیان دیگر باشد، کاری زشت و دور از ادب است. وی هنگامی که از پیروان حضرت موسی (ع) یاد می کند، چنین تعبیر می کند: «پیروان آیین و دین توحیدی و جهانی و الهی یهود که به نام مقدس پیامبر بزرگ تاریخ بشریت حضرت موسی، در منابع اسلامی موسوی هم گفته می شود». ۲۸ در این تردیدی نیست که حضرت موسی (ع) پیامبری بزرگ بوده، از نظر مسلمانان، دین او در زمان خودش جهانی بوده است؛ گرچه از نگاه رسمی یهودیان - بر خلاف دیدگاه آقای وهومن - وی پیامبر یک قوم خاص بوده است؛ اما اینکه حضرت موسی پیامبری الهی بود و دین او در روزگار خودش جهانی بوده است، به این مفهوم

حکومت دست نشانده مصر به خاطر فشار سنگین مالیات به مهدی سودانی پناه می برند، وی نامه ای به مدیر «کردفان» می نویسد و از وی می خواهد به مردم در پرداخت مالیات مهلت بدهد؛ اما حاکم دست نشانده در پاسخ، به بدرفتاری بیشتر می پردازد، و زمانی که بین مردم و حکومت درگیری به وجود می آید، وی برای رفع جدال و منع قتال، پا به میدان می نهد و زبان به نصیحت می گشاید؛ اما لجاج بازی حکومتیان که به پشتیبانی انگلیسی ها انجام می گرفت، فرصت اصلاح و آرام سازی اوضاع را از مهدی سودانی می گیرد. از این گزارش کاملاً پیداست که مهدی سودانی نظری جز خیر و صلاح مردم نداشته، فردی متدین، آزادی خواه و روشن اندیش بوده است؛ اما خشم آقای وهومن از افرادی که علیه انگلیس دست به اقدام می زنند، موجب شده است چنین بر مهدی سودانی بتازد و او را فردی فریبکار معرفی کند. آقای وهومن در پاراگرافی که نقل کردیم، محمد رثوف پاشا را فردی نجیب معرفی می کند؛ اما حبیب الله کاشانی نویسنده سفرنامه، در مورد محمد رثوف چنین می نویسد: «اسماعیل ایوب پاشا که مردی دانا و بیننده بود و با مردم از در عدل و نصیحت رفتار می نمود، از حکمرانی سودان معزول و محمد رثوف پاشا به جای او منصوب گردید. پس از ورود به خارطوم که دارالحکومه سودان است، قرار و آرام گرفت، حکام مستجد از برای هر شهر و بلدی معین داشت و او امر مشدده به جهت تحصیل مالیات متأخره صادر داشت و از هر طرف مأمورین و محصلین غلاظ و شداد روانه کرد». ۲۵ از نظر آقای وهومن فرد نجیب کسی است که با قتل و غارت و دار زدن و آدم کشتن، خزانه دولت های دست نشانده انگلیس را پر کند و راه چپاول و غارت انگلیسی ها را باز کند؛ اما هر کس در برابر آنان ایستاد، فردی متحجر، جاه طلب و فریبکار است. اینها همه نشانه های روشن از دخالت دادن گرایش های سیاسی - دینی در امر تحقیق است که نتیجه آن، سخنان خلاف واقع است.

۷. برخورد اهانت آمیز با مسلمانان و به ویژه شیعیان

آقای وهومن در برخورد با ادیان غیر یهود و غیر فرقه بهائیت، نگرشی عنادآمیز دارد و از هر فرصتی برای اهانت به اسلام، مسلمانان و باور و اعتقاد آنان دریغ نمی ورزد. وی بدون توجه به

۲۵. همان، ص ۳۹۲.

۲۶. همان، ج ۲، ص ۲۲۸.

۲۷. همان.

۲۸. همان، ص ۱۱۱.

و با بوده است؛ زیرا اگر چنین بود، رهایی از این بیماری تقریباً غیرممکن بود و دست کم در زندگی آن حضرت به عنوان یک حادثه نقل می شد؛ بنابراین، این احتمال قوت می گیرد که آقای وهومن با تکیه بر خرافه پرستی های رایج، بر این باور باشد که در قدوم آن حضرت به آن روستا، نوعی شومی وجود داشته است. این مقدار بی ادبی نه تنها شایسته یک پژوهشگر نیست، بلکه یک فرد عادی هم ارتکاب چنین بی ادبی را بر خود روا نمی شمارد.

آقای وهومن در هر جا که می خواهد نشانی آیه ای از قرآن را در پاورقی بدهد، همواره به این شکل آدرس می دهد: «قرآن (کتاب مسلمانان)»؛ اما وقتی از تورات آدرس می دهد، چنین می نویسد: «سفر تثیبه». آقای وهومن گویی همه ایرانیان را یهودی تصور کرده است که مثلاً می دانند عهد عتیق چیست و چه کتاب هایی در آن است، اما نمی دانند قرآن چه کتابی است و باید به آنان یادآوری کرد که این کتاب دینی مسلمانان است. شاید این نوع آدرس دادن ها در نگاه نخست غیر عادی به نظر نیاید، اما وقتی آن را در کنار تأکیدهای مکرر وی در مورد جهانی و توحیدی و الهی قلمداد کردن دین یهود و تحقیر و اهانت به اسلام لحاظ کنیم، شیطنت به کار رفته، چهره می نماید.

وی در مواردی، قسمت هایی از کتاب ها را حذف می کند و این حذف ها مواردی است که نویسنده می خواهد بر اسلامی بودن نوشته اش تأکید کند. آقای وهومن در مقدمه سفرنامه مازندران آقای صنیع الدوله می نویسد: «مقدمه کوتاه صنیع الدوله در چند سطر نوشته شده بود و آغاز «مقدمه» و «روزنامه سفر»، با نام خدا بوده است؛ در اولی با آیه اول سوره های قرآن (کتاب آسمانی دین اسلام) و در دومی با جمله با عبارت «بسمه و تبارک و تعالی». هنگام تصحیح، این دو عبارت - که در اکثر کتاب ها و آثار این دوره نوشته شده - حذف گردیده اند.^{۴۱} آیا خواننده حق ندارد پرسد آقای وهومن به چه حقی این قسمت ها را حذف کرده است؟ مگر مصحح مجاز است تمایلات دینی خودش را در تصحیح نوشته دیگران به کار ببرد؟ اگر به باور آقای وهومن عبارت های محذوف درست نبوده و باید حذف می شده اند، چرا وی به جای نوشتن کتاب مستقل و تبلیغ دین یهود و حتی رژیم غاصب و دیکتاتور صهیونیسم، دست به تصحیح متون نویسندگان مسلمان می زند که مجبور باشد عبارت های ناهماهنگ با اعتقاداتش را حذف کند؟ وی نه تنها در این جا چیزهایی از کتاب حذف می کند، بلکه در سفرنامه

نیست که دین جهانی دیگری وجود ندارد و ما حق داشته باشیم به پیامبران ادیان دیگر اهانت کنیم.

آقای وهومن در ترجمه واژه «غازی» می نویسد: «کسی که در راه دین با کافران جهاد کند، پادشاه جنگجو. جنگ طلب. پادشاهی که به قصد اشغال سرزمین ها و قتل عام و خونریزی و کشتار و ویرانی و غارت اموال مردم و کتمان ظلم و ستم و استبداد در داخل کشور، به سرزمین های همسایه و گاه دوردست یورش می برد». ^{۳۹} آقای وهومن نمی گوید این معنا در کدام کتاب لغت برای این واژه آمده است. اگر کسی این عبارت را بخواند، تصور می کند فرد آزادی خواهی آن را نوشته است که از فرط علاقه به دادگری و ظلم ستیزی، نمی تواند عنان قلم خود را کنترل کند و به هر بهانه ای بر ظلم و ستم می تازد و زمانی که می بیند فردی مثل محمداشاه قاجار از این واژه استفاده می کند، بر می آشوبد و نه تنها بر استفاده کننده ناهق از این واژه، بلکه بر خود واژه هم می تازد؛ اما وقتی توجه داشته باشد که وی از رژیمی چون رژیم غاصب و وحشی اسرائیل که در قرن بیستم همچون سپاه مغول، شهری را محاصره می کند تا مردم آن از گرسنگی و بیماری بمیرند و سربازانش، بازوان نوجوانان را زیر سنگ می گذارند و با سنگ دیگری آن را خرد می کنند، با تمام توان دفاع می کند، آن گاه می فهمد خشم آقای وهومن نه از روی ستم ستیزی، بلکه از باب عمل به وظیفه مزدوری است؛ صفتی که وی به عموم نویسندگان سفرنامه های ایرانی دوره قاجار می دهد.

وی ذیل نام جحفه، در پاورقی به گونه ای عبارت پردازی می کند تا خواننده به این باور برسد که در پیامبر اسلام نوعی شومی وجود دارد. در این پاورقی بدون ارائه هرگونه دلیل و سند می نویسد: «... گفته می شود هنگام ورود پیامبر مسلمانان در سال ۶۲۲ م به یثرب (مدینه) این شهر دچار بیماری و با شده است». ^{۴۰} اولاً چه کسی این را گفته است؟ چرا آقای وهومن منبع خودش را ذکر نمی کند؟! مگر خود را مصحح و پژوهشگر نمی داند؟ ثانیاً مگر وبا در گذشته چیز کمیاب و نادری بوده که نیازمند یادآوری باشد؟ کمتر سالی بود که در شماری از شهرها و روستاهای جهان وبا وجود نداشته باشد. از آن گذشته، مگر بین ورود فردی به جایی و وجود بیماری در آن جا ارتباطی وجود دارد؟ قطعاً مقصود وی آن نیست که پیامبر اسلام مبتلا به بیماری

۳۹. همان، ج ۴، ص ۴۱۵.

۴۰. همان، ج ۲، ص ۱۲۷.

۴۱. همان، ج ۳، ص ۱۶۲.

از: اسماعیلیه (خاصه در ترکمنستان، افغانستان، هند)، زیدیه (سوریه، یمن)، علوی، بهائی، افطحیه و...^{۴۵}. این عبارت، همان مثل مشهوری که می‌گوید: «طرف را به ده راه نمی‌دادند، سراغ کدخدا را می‌گرفت» را به یاد می‌اندازد. مسلمانان، بهائیت را یک فرقه سیاسی بانگیزه جاسوسی می‌دانند. آقای وهومن نه تنها آنها را جزء مسلمانان که شاخه‌ای از شیعیان می‌شمارد.

۹. اهانت به پاره‌ای از سران کشورهای جهان

وی در مواردی، نام شماری از رهبران سیاسی امروزی را می‌آورد و به شدت به آنان می‌تازد و اهانت می‌کند. در مورد فیدل کاسترو، رهبر کوبا می‌نویسد: «کوبا مجمع الجزایری است واقع در دریای کارائیب... دیکتاتور آن فیدل کاسترو می‌باشد که از ۹ ژانویه ۱۹۵۹ م تاکنون (حدود ۴۸ سال) بر آن حکومت می‌کند».^{۴۶} درباره‌ی عمر البشیر رئیس جمهور سودان می‌نویسد: «سودان وسیع‌ترین کشور آفریقایی است... و در حال حاضر ژنرال عمر حسین احمد البشیر (از سال ۱۹۸۹ م و با انجام یک کودتای خونین) به عنوان رئیس جمهور خودخوانده و دیکتاتور بر آن حکومت می‌کند... بر اثر جنایات دولت مرکزی «البشیر»، بیش از یک میلیون نفر در آن به قتل رسیده یا مجروح گردیده‌اند».^{۴۷} در مورد رهبر چین می‌نویسد: «چین کشوری در آسیای خاوری... پرجمعیت‌ترین کشور دنیا محسوب می‌گردد و در حال حاضر، در خفقان و اختناق شدید و انسداد سیاسی یکی از وحشتناک‌ترین حکومت‌های خودکامه و دیکتاتوری تاریخ بشر (هوجین تائو) می‌باشد».^{۴۸} در مورد رهبر کره شمالی می‌نویسد: «مردم آن به شدت فقیر و ستم‌دیده و دیکتاتور آن کیم جونگ ایل نام دارد».^{۴۹} درباره‌ی ولادیمیر پوتین رئیس جمهور سابق روسیه می‌نویسد: «روسیه وسیع‌ترین کشور جهان، در قاره اروپا و آسیا قرار گرفته... در حال حاضر یکی از ده دیکتاتور مهم جهان، یعنی ولادیمیر پوتین بر آن حکومت می‌کند».^{۵۰} درباره‌ی قذافی می‌نویسد: «هم‌اکنون سرلشکر محمد معمر قذافی، دیکتاتور لیبی بر آن حکمرانی می‌کند».^{۵۱}

۴۲. همان، ص ۳۳۷.

۴۳. همان، ج ۴، ص ۳۸.

۴۴. همان، ج ۲، ص ۱۱۲.

۴۵. همان، ج ۱، ص ۴۳۳.

۴۶. همان، ج ۴، ص ۴۹۵. ۴۷. همان، ص ۳۰۳.

۴۸. همان، ص ۵۳۰.

۴۹. همان.

۵۰. همان، ص ۴۶۵.

۵۱. همان، ص ۵۱۴.

غروی میرزا رفیع نظام العلما تبریزی هم دست برده، و چندین ادعای او در کتابش آورده، حذف کرده است.^{۴۲}

۸. دفاع آشکار و متعصبانه از بابت، بهائیت و شیخیه

به نظر می‌رسد آقای وهومن نوعی وظیفه و به تعبیر دقیق‌تر، مأموریت در دفاع از بابت و بهائیت دارد، و حتی اینکه وی در مقام تصحیح متن تاریخی است و باید صادقانه به آن متعهد باشد، وی را از مأموریت اصلی اش باز نمی‌دارد. در سفرنامه فریدالملک نامی از حمزه میرزا برده شده است. آقای وهومن در پاورقی به شناسایی حمزه میرزا می‌پردازد و می‌نویسد: «... در سال ۱۲۶۶ هـ. ق بود که داغ‌ننگ ابدی بر پیشانی او زده شد و به دستور امیرکبیر، سیدعلی محمد شیرازی (باب) را از زندان چهریق بیرون آورده و در تبریز، وحشیانه و بدون هیچ دلیل و گناهی دازد...».^{۴۳} این دفاع به همین جا ختم نمی‌شود، بلکه تلاش می‌کند بهائیت را به عنوان یک دین معرفی کند و جا بیندازد؛ در حالی که دست کم برای ایرانیان کاملاً روشن است که بهائیت نه تنها دین نیست، بلکه جریانی سیاسی است که انگلیسی‌ها برای اهداف سیاسی و جاسوسی خود آن را بنیان گذاشتند و امیرکبیر سردار بزرگ ضد استعماری دوران قاجار که به این نیت شوم انگلیسی‌ها واقف شده بود، با تمام قوا با آن مخالفت کرد و این فرقه استعماری را در مستعمرات خود در فلسطین اشغالی جای دادند.

آقای وهومن در ذیل نام عکا در پاورقی می‌نویسد: «بندر زیبای عکا که در باستان سنت جین داکره نام شده و به همراه حیفا، به عنوان مرکز جهانی دین بهائیت شناخته شده و در سال ۱۹۹۹ م ۴۴۸۰۰ نفر را در خود جای داده است».^{۴۴} آقای وهومن یادآور نشده که توسط چه کسی این فرقه سیاسی به عنوان دین مطرح شده است که حیفا مرکز جهانی آن شناخته شده باشد؟!

در شرح حال لایق علی خان عمادالسلطنه، نویسنده یکی از سفرنامه‌ها، می‌کوشد بهائیت را زیر مجموعه مسلمانان و یکی از شاخه‌های شیعه قرار دهد. وی می‌نویسد: «... حدود یک چهارم و یا یک سوم آنان [مسلمانان] را شیعیان تشکیل می‌دهند و یکی از فرق این دین، شیعه امامیه است. دیگر فرقه‌های مهم آن عبارتند

تاریخی آن عبارتند از: ۱. گنبد کلیدر، اثر تاریخی قرن هشتم هجری قمری، ثبت ۲۳۷۸ در تاریخ ۲۳ مردادماه ۱۳۷۸ ه. ش؛ ۲. تپه قلعه کهنه، بنای سده‌های ۷ و ۸ هجری قمری، ثبت ۱۱۰۶۳، در تاریخ ۱۶ شهریورماه ۱۳۸۳ ه. ش. ۵۲

آقای وهومن در توضیح روستای سنگ کلیدر مرتکب اشتباه می‌شود. این روستا با روستایی که کلیدر نام دارد، تفاوت می‌کند. کلیدری که در دامنه غربی کوه کلیدر قرار دارد، ربطی به رمان بلند آقای دولت‌آبادی ندارد. در روستای مزبور امامزاده‌ای به نام امامزاده یحیی قرار دارد و گاه این روستا به نام کلیدر امامزاده خوانده می‌شود و در مسیر سبزوار به قوچان واقع است و رودخانه آن دائمی است؛ اما سنگ کلیدر که داستان آقای دولت‌آبادی به نام این روستا نامیده شده است - نه اینکه در این روستا اتفاق افتاده باشد - در مسیر سبزوار به نیشابور قرار دارد و رودخانه آن، چنان‌که نویسنده سفرنامه هم عنوان کرده است، فصلی است. آخرین نقطه‌ای که از سروایت نیشابور در رمان آقای دولت‌آبادی نام برده شده است، روستایی به نام عبدالله گیوی است که از آنجا تا کلیدر امامزاده نزدیک به ده کیلومتر فاصله دارد، و البته آبادتر از سنگ کلیدر بوده است. امروزه از سنگ کلیدر جز نامی نمانده است، در حالی که کلیدر امامزاده پررونق است.

۱.۱. عدم مراعات اصول تصحیح متون

تصحیح متون کار آسانی نیست که هر کس بتواند آن را به راحتی انجام دهد. این کار از جمله کارهای دشواری است که تنها از افراد دانشمند، ریزبین، بی‌طرف، صبور، فروتن و فهیم برمی‌آید. چنان‌که در آغاز اشاره شد، مصحح کتب خطی باید در بسیاری از علوم و دانش‌ها مهارت لازم را داشته باشد و اگر در دانشی مهارت لازم را ندارد، از چنان فروتنی علمی برخوردار باشد که در حل دشواری‌ها با اهل فن مشورت و رایزنی کند. اگر آگاهی به زبان‌های غربی را برای مصحح لازم ندانیم، در لزوم دانستن ریزه‌کاری‌های زبان و ادبیات و به ویژه اصطلاحات زبان فارسی و عربی هیچ تردیدی نیست؛ زیرا این دو زبان چنان درهم آمیخته هستند که کمتر کتاب فارسی است که در آن اصطلاحات و تعابیر عربی نباشد؛ این امر، افزون بر فهم اصطلاحات و تعابیر خاص دانش‌های دینی و غیردینی متداول در بین مسلمانان است. یک مصحح متون خطی، علاوه بر شناخت ظرافت‌کاری‌های علوم و زبان، باید توان خواندن خطوط گوناگون را هم داشته باشد. از آن گذشته باید نسخه‌شناس باشد و از مراکز کتب

مقصود من از این انتقاد، آن نیست که این رهبران چه هستند و یا چه نیستند. این احتمال قویاً وجود دارد که این افراد، عملکرد نادرستی داشته باشند. سیاست همواره لوازمات خاص خودش را دارد و همان‌گونه که در دو کشور شرق و غرب کشور خودمان، هزاران نفر به دست نیروهای غربی و به ویژه امریکایی به خاک و خون کشیده شده و می‌شوند، کشتار انسان‌های بی‌پناه به وسیله رهبران دو بلوک غرب و شرق و دست‌نشانده‌های آنان وجود داشته و خواهد داشت. اما همه بحث این است که این مباحث چه ربطی به سفرنامه دارد؟! تصحیح سفرنامه، یعنی نوشته‌ای که در روزگاری فردی آن را برای خود و یا آیندگان نوشته و به جا گذاشته، محقق آن را به گونه‌ای به خواننده ارائه دهد که درست مطابق چیزی باشد که نویسنده می‌خواسته بیان کند و اگر در نوشته چیزی وجود دارد که فهم آن برای خواننده امروزی دشوار است، با توضیحات لازم آن را آسان کند؛ اما اینکه فلان حاکم امروزه در کشوری به نادرستی و یا درستی حکمرانی می‌کند، چه ربطی به موضوع دارد؟! بدیهی است آقای وهومن به عنوان نویسنده حق دارد با نوشتن کتابی و یا مقاله‌ای مستقل، بر اساس اندیشه خودش هرکدام از رهبران دنیا را تحسین و یا تقیح کند و کارهای آنان را به نقد بکشد؛ البته در همان جا هم ادب حکم می‌کند انسان از اهانت و فحاشی پرهیز کند و نیز در انتقاد از حکمرانان جهان، هر دو دیده خود را بگشاید و به بلندگویی برای یک بلوک تبدیل نگردد.

۱.۰. اشتباهات تاریخی، جغرافیایی و غیره

اشتباه امری طبیعی است و همه انسان‌ها به آن مرتکب می‌شوند. در تصحیحات آقای وهومن هم اشتباهاتی دیده می‌شود که به مواردی از آنها اشاره می‌شود:

در سفرنامه شخص دانشانی که به عنوان پنجمین سفرنامه در جلد اول آمده است، نویسنده از جایی به نام «سنگ کلیدر» یاد می‌کند. آقای وهومن در توضیح این روستا می‌نویسد: «امروزه به آن کلیدر می‌گویند و روستایی است از توابع بخش سروایت نیشابور، در ۶۲ کیلومتری این شهر در دامنه غربی کوه کلیدر، وقایع رمان جاودانه ادبیات فارسی که به نام کلیدر و از آثار محمود دولت‌آبادی است، در این روستا رخ می‌دهد. از آثار

از کنار آن به راحتی گذشته است، بسیار دیده می شود. گاه انسان تصور می کند آقای و هومن تنها به تاپ متون خطی پرداخته است و در مواردی هم برای تبیین به اینترنت مراجعه کرده است؛ اگر چیزی یافته، بدون دقت در اینکه آنچه یافته دقیقاً همان چیزی است که برای تبیین به آن نیازمند بوده یا خیر، آن را در پاورقی آورده است و اگر چیز نیافته، آن را رها کرده است.

فقدان تلاش برای ارائه منابع نقل قول های متن

یکی از کارهایی که مصحح باید انجام دهد، یافتن منابع سخنانی است که نویسنده از دیگران نقل کرده است. نویسندگان پیشین معمولاً در نوشته های خود، آدرس منقولات شان را نمی دادند. مصححان برای مستندساختن آن منقولات به دنبال منابع می گردند تا ضمن مستندساختن آنها، درستی و دقت در نقل ها را نیز نشان دهند و اگر منقولات با متن تفاوت داشته باشد، آنها را یادآوری کنند. این کار هم به استحکام متن کمک می کند و هم آن را قابل فهم می سازد؛ زیرا گاه به سبب اشتباه در نقل، عبارت منقول گنگ می گردد. اما آقای و هومن در این تصحیح، این کار را به طور کلی فراموش کرده اند؛ از این رو در همه این چهار جلد، آدرس منابع بسیار اندک است و در خصوص روایات، شاید به جرئت بتوان گفت هیچ آدرسی وجود ندارد و تنها برای پاره ای از پاورقی هایی که خودش افزوده، آدرس دیده می شود. در این سفرنامه ها نویسندگان به وفور از آیات قرآنی، احادیث اسلامی، اقوال فقهی، گزارش های تاریخی و اشعار شاعران استفاده کرده اند، اما دریغ از دیدن آدرس یک روایت و یا دیدگاه فقهی و یا منبع یک گزارش تاریخی و شعر شاعران.

در پایان برادرانه به آقای و هومن یادآور می شوم: بهتر است انسان کاری که می خواهد انجام دهد، به درستی انجام دهد. اگر راه و رسم آن را بلد نیست، یاد بگیرد و اگر بلد است، اما تعلقاتی دارد که به وی اجازه نمی دهد دانسته های خود را درست ارائه کند، بهتر آن است به کاری پردازد که با علایق اش تنافی نداشته باشد تا بتواند راحت تر آن کار را انجام دهد و مجبور نباشد محصولی نادرست به جامعه اش تحویل دهد.

به این نکته هم توجه داشته باشیم که اهداف همه پیامبران، مصلحان، عارفان و صاحب دلان، هدایت انسان و سعادت بشر است. اختلافات بین پیروان ادیان هرگز در جوهره ادیان نیست، بلکه زاینده تمایلات پیروان است؛ پس چه بهتر که به همان گوهر ادیان پایبند باشیم؛ زیرا:

چو بی رنگی اسیر رنگ شد
موسوی با موسوی در جنگ شد

خطی نگهداری می شود، اطلاعات کافی داشته باشد. از همه مهم تر بداند در تصحیح یک متن، به دنبال چه چیزی است. مصحح لازم است بین بایسته های تحقیقی هر کدام از انواع متون خطی، تفاوت بگذارد. بین تصحیح یک دیوان شعر با یک متن حدیثی و یا یک متن فقهی و یا یک سفرنامه و یا غیر آن، تفاوت جدی وجود دارد؛ به همین سبب گفته می شود مصحح باید بداند در تصحیح به دنبال چه چیزی است. شاید ایراد مهم کار آقای و هومن در این است که نمی داند در تصحیح متون چه کاری باید انجام دهد و چه کاری نباید انجام دهد؛ از این رو در کار وی ایرادهایی است که در ذیل به آنها اشاره می شود:

بسندهایی به یک نسخه

یکی از کارهای اصلی مصحح، جستجو برای یافتن نسخ متعدد از یک نوشته است. نسخ متعدد به مصحح در یافتن ابهام ها کمک فراوان می کند. نسخ نوشته ها معمولاً در کتابخانه های مختلف پراکنده است و محقق باید با مراجعه به فهرست نسخ خطی کتابخانه ها تا جایی که ممکن است نسخ بیشتری از یک متن به دست بیاورد. آقای و هومن این بخش را بسیار سهل تلقی کرده است و در غالب موارد، به یک نسخه بسنده کرده است و عنوان نسخه منحصر به فرد، ترجیح بند سخن ایشان در مقدمه سفرنامه هاست. ایشان به خود زحمت لازم را نداده اند که تفحص لازم را به عمل آورده، ببینند آیا متن نسخه دیگری در جای دیگری دارد یا ندارد.

عدم تلاش برای روشن ساختن نکات مبهم نوشته ها

یکی از کارهای اصلی مصحح، روشن کردن ابهام هایی است که در متن مورد تحقیق، وجود دارد. گذر زمان چیزهای بسیاری را مبهم می سازد؛ از این رو خواننده امروزی معنا و مفهوم آنها را درک نمی کند و در نتیجه سخن نویسنده مبهم می گردد. مصحح باید این موارد را با مراجعه به منابع آن و نیز مشورت با کاردanan برای خواننده روشن کند. این موارد، ممکن است یک اصطلاح باشد، یک حادثه باشد، یک سنت و آیین باشد، یک رسم محلی باشد، یک شیء باشد، یک تاریخ باشد، یا یک فرد باشد و یا چیزی از این قبیل. در کار آقای و هومن، نکات نیازمند به تبیین که